



بومی‌سازی دستخوش برخوردهای سطحی شده است

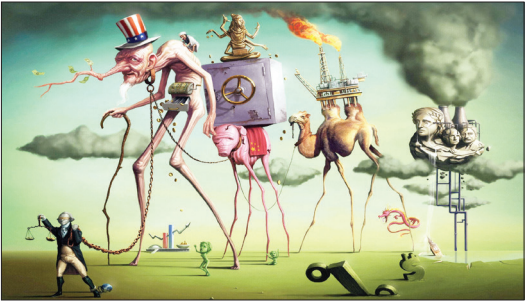
عماد افروغ: بومی‌سازی در علوم انسانی یک ضرورت انکارناپذیر است. منتهی این بومی‌سازی و بومی‌گرایی دستخوش بازی‌های سیاسی و جناحی و برخوردهای سطحی قرار گرفته و خیلی با احتیاط باید در مورد آن صحبت کرد. فکر می‌کنم مقداری از کارهای غیرمتعارف بوی کبی برداری و تقلید می‌دهد و آن خلأ، نوآوری و بداعتی که باید در علوم مختلف ازجمله علوم انسانی شاهد باشیم را شاهد نیستیم.



عقل و زمانه

زمانی برای تفکر(۴)

سنجش امکان استعمار



بهروز فرنو
پژوهشگر تاریخ و فلسفه

چنانکه در قسمت‌های قبلی‌م تذکر شدیم، بحران و مشکلات بشر کنونی تنها ارتباطی به خانه، محله، شهر و کشور ماندار؛ بلکه عالمی که پانصد سال با وضع مدرن تناسب پیدا کرده، اکنون با تزلزل در مبانی مدرن، آشفته شده و مناسبات دیگری را جست‌وجوی کند. در این تزلزل نه تنها مناسبات استثماری به معنای استعمار قدیم [و جدید] و حاکمیت ارتش‌های دول استکباری در مناطق تحت سلطه، دیگر معنای سابق را ندارد، بلکه برقراری رژیم‌های وابسته به استعمار جدید یا امپریالیسم نیز دیگر به صورت سابق امکان‌پذیر نیست^(۱). مثلاً در ایران امکان وقوع کودتای آمریکایی مثل ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نیست. کودتایی که به گفته دست‌اندرکاران آن از ارزان‌ترین کودتاها برای آمریکا بود و از یک میلیون دلاری که برای آن پیش‌بینی شده بود فقط ۷۰ هزار دلار هزینه شد که آن هم به ارادل و واباشی مثل شعبان‌بی‌مخ و ابادی شهر نو پرداخت شده بود. همچنین کودتایی مثل کودتای پینوشه^(۲) در شیلی یا اقداماتی مثل حمله به خلیج خوک^(۳) در کوبا یا جنگ ویتنام و کره، دیگر با شرایط قبل امکان‌پذیر نیست. همچنین سلطه اسرائیل بر فلسطین و برتری نظامی آن به مراتب نسبت به دهه‌های قبل، از وجوه مختلف ضعیف شده است. البته مسلم، این تحولات به منزله کاهش مشکلات ممالک انقلابی و محور مقاومت نیست و استکبار جهانی برای حفظ قدرت خود روش‌های جدیدی را همچون ترویج افکار سلفی و افراطی تعقیب می‌کند [چنانکه تاکنون و با سیاست‌هایی چنین]، بسیاری از نقاط منطقه را ویران کرده و به خاک و خون کشیده است. اما خود این اقدامات نشان‌دهنده آن است که قدرت‌های استکباری و در رأس همه آنها امپریالیسم آمریکا امکانات سابق خود را برای حضور پرهزینه در نقاط بحرانی از دست داده‌اند و حتی المقدور با ترویج گروه‌های افراطی و ایجاد تفرقه در هر منطقه سعی دارند طمع خود را تعقیب کنند. حتی با استقرار دولت‌های تندرویی چون جمهوری خواهان و [ریاست‌جمهوری] ترامپ نیز گرچه ظاهراً مشکلات ما و مجامع انقلابی افزایش پیدا می‌کند، اما خشونت یا دیوانگی صنعتی، نخواهد توانست مشکلات استعمارگروری در زمانه ما را کاهش دهد و سلطه مستکبران را مجدداً احیا کند.

همه آنچه گفته شد به معنای آن نیست که مشکلات مقابله با سیاست‌های استکباری کاهش یافته است، اما صورت این مقابله به اقتضای زمانه متفاوت شده است. در عین حال مساله این نیست که اقدامات و تدابیر مدیریتی در داخل بی‌نقص است یا همه مشکلات ناشی از اقدامات دشمنان است، بلکه مطلب آن است در مواجهه با مشکلات داخلی و خارجی، [باید که] وجوه جهان‌گیر و کلی آن مدنظر باشد و هر تهدیدی برای مقابله با مشکلات، نمی‌تواند بی‌نسبت با زمان و مسائل آخرالزمانی عالم کنونی باشد. در مطالب بعدی تفاوت مواجبه با مشکلات با عنایت به «صورت جهانی هر مشکل» و «وجه کلی» آن، [و نیز سیاست‌هایی ملازم] با غفلت از آن وجوه کلی، با تفصیلی بیشتر، بحث خواهد شد.

پی‌نوشت‌های تنظیم‌کننده:

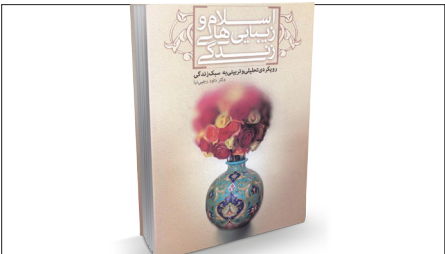
۱- در استعمار کلاسیک، کشور استعمارگر، دولتی نظامی در دل کشوری تشکیل داده و امر استعمار [تاراج ذخایر و منابع کشور مورد استعمار] را مستقیماً به پیش می‌برد؛ چنانکه انگلستان از حدود ۱۸۰۰ تا ۱۹۴۸ با هند کرد. با پیدایی جنبش‌های استقلال طلبانه، امکان پیگیری استعمار کهن یا کلاسیک با مشکلاتی جدی مواجه و عملاً منتفی شد؛ اما «سیاست‌های استعماری» و «استعمارگری» پایان نیافت و ظاهری جدید به خود گرفت. در استعمار جدید، حکومتی ظاهر بومی بر کشوری ظاهراً مستقل حکومت می‌کرد که البته دست‌نشانده و عامل دول استعمارگر بود. با پایان جنگ سرد و نظام دوقطبی سیاسی، سلطه صورتی جدید یافت و از طریق دیکته دستورالعمل‌های مدرنیزاسیون توأم با غلبه رسانه‌ای، فی‌الجمله صورت پیچیده و دوجوهی از استعمار پیدا شد که دیگر به صرف نهضت‌های ضداستعماری استقلال طلبانه یا انقلاب‌هایی برای کنار زدن پادشاهی‌های دست‌نشانده، قابل درمان و تدارک نیست و آگاهی و خودآگاهی اساسی و اصیل، چه فردی و چه جمعی می‌طلبد.

۲- کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ شیلی که طی آن، سالوادور آلنده به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور مارکسیست (که به صورت دموکراتیک به قدرت رسیده بود) همراه هزاران نفر دیگر، توسط ارتش و با معاضدت سازمان سیا، کشته شدند و آگوستو پینوشه، فرمانده ارتش و عامل اجرای کودتا، قدرت را در دست گرفت و خود را رئیس‌جمهور خواند.

۳- عملیات نظامی ناموفقی در ۱۹۶۱ بود که توسط آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا برای اسقاط کردن فیدل کاسترو در کوبا طراحی شده بود.

«اسلام و زیبایی‌های زندگی» منتشر شد

کتاب «اسلام و زیبایی‌های زندگی» به قلم داود رجبی‌نیا و به همت انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) به قیمت ۴۰ هزار تومان منتشر شد. در این کتاب به مباحثی همچون مبانی نظری زیبایی‌شناسی، اسلام و زیبایی، اسلام و زندگی، اسلام و زیبایی‌آفرینی آن در ساحت‌های اساسی زندگی، اسلام و زیبایی‌های شناختی، اسلام و زیبایی‌های گرایشی و زیبایی‌های رفتاری انسان در زندگی پرداخته شده است.



«حکایت دانشگاه» نقد می‌شود

به همت پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم با همکاری انجمن جامعه‌شناسی ایران نشست نقد و بررسی کتاب «حکایت دانشگاه» برگزار می‌شود. در این نشست حسن محدثی (مؤلف اثر)، عباس کاظمی و اسماعیل خلیلی سخنرانی می‌کنند. نشست نقد و بررسی کتاب «حکایت دانشگاه» یکشنبه سوم تیرماه ساعت ۱۳ تا ۱۵ در سالن‌های انجمن علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران برگزار می‌شود.



«فلسفه هنر و زیبایی» وارد بازار نشر شد

کتاب «فلسفه هنر و زیبایی»، چهل و هشتمین کتاب گروه فلسفه پژوهشکده حکمت و دین‌پژوهی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به کوشش حجت‌الاسلام ابوالحسن غفاری به چاپ رسید. فلسفه هنر و زیبایی از اقسام فلسفه مضاف به شمار می‌رود که در آن از ماهیت و چیستی هنر و زیبایی، تبیین مبانی و اصول فلسفی و عقلی هنر و زیبایی بحث می‌شود. این کتاب با قیمت ۳۶ هزار تومان منتشر شده است.



بررسی اثرات و نقش عرفان تطبیقی در گفت‌وگو با محمد فنایی اشکوری

گام مهمی در زمینه کارهای تطبیقی برداشتیم



اوج حضور و نقش‌آفرینی عنصر «مقایسه» در تحقیق در «مطالعات تطبیقی (Comparative Studies)» متجلی می‌شود. در تعریفی ساده می‌توان گفت هر تحقیقی که در آن محقق به مقایسه دو یا چند پدیده (Phenomenon) یا مفهوم (Concept) در دو بافت (Context) متفاوت بپردازد، تحقیقی تطبیقی است. از سوی دیگر، با توجه به گستردگی و تنوع مفاهیم در رشته‌های مختلف و گوناگونی یافت‌ها، مطالعات تطبیقی می‌توانند بسیار متنوع باشند. اما همه آنها در یک اصل - که همان نقش محوری مقایسه است - مشترکند؛ و محصول چنین مطالعاتی نیز رسیدن به شناخت بهتر از دو یا چند مفهوم مورد بررسی است. گویی همین مقایسه و بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌ها، پرتویی تازه بر موضوع می‌افکند که بدون آن رسیدن به چنین شناختی میسر نبوده است. خوشبختانه در برخی رشته‌های علوم انسانی - از جمله ادبیات، الهیات و حقوق - مطالعات تطبیقی سهم عمده و قابل توجهی از تحقیقات دانشگاهی را به خود اختصاص می‌دهند. در گفت‌وگو با دکتر محمد فنایی‌اشکوری، استاد فلسفه و عرفان تطبیقی حوزه و دانشگاه به بررسی اهمیت و نتایج مطالعات تطبیقی در عرفان پرداخته‌ایم که اکنون متن آن پیش‌روی شماست.



سیدحسین امامی
روزنامه‌نگار



مقایسه آنها، کمک شایانی به یافتن پاسخ به این گونه پرسش‌ها می‌کند و از این طریق ما را در فهم چیستی عرفان مدد می‌رساند.

به نظر شما وجه برجسته عرفان اسلامی نسبت به دیگر سنت‌های عرفانی چیست؟
عرفان اسلامی دو ویژگی برجسته دارد که آن را از بسیاری از سنت‌های عرفانی متمایز می‌کند. ویژگی نخست، سازگاری آن با عقل است. شکل‌گیری عرفان نظری در جهان اسلام این هماهنگی را به خوبی نشان می‌دهد، البته بوده‌اند صوفیانی که عقل را تحقیر می‌کردند، اما این گرایش ریشه و منشأ اسلامی ندارد. عرفایی هم که در مقایسه عقل و عرفان برآمده‌اند و عقل را نقد کرده‌اند، قصدشان نشان دادن محدودیت‌های عقل و نیاز به عشق و شهود است، نه نفی عقل. امتیاز دوم عرفان اسلامی دینی بودن آن است. عرفان اصیل اسلامی بعدی از دین اسلام است، نه جریانی در عرض آن. اتصال به وحی معتبر یکی از شاخصه‌های عرفان اسلامی است و یکی از عواملی است که از اصالت و درستی عرفان صیانت می‌کند، البته عرفان در همه ادیان همین‌گونه است، اما عرفای اسلام کوشش جدی داشته‌اند که عرفان را در چارچوب دین و متون دینی بفهمند و عرضه کنند و از حدود آن خارج نشوند.

بین سنت‌های عرفانی گوناگون چه مشترکاتی وجود دارد؟ آیا این مشترکات به قدری هست که مبنای نوعی وحدت به شمار آید؟
مشترکات بسیاری بین سنت‌های عرفانی اصیل وجود دارد. مهم‌ترین عنصر مشترک توحید است که در مکتب‌های گوناگون به صورت‌های مختلف بیان و تعبیر می‌شود. عرفان بدون خدامحوری قابل تصور نیست. مکتب عرفانی که خدامحور نباشد اشتراکش با عرفان، فقط در سطح لفظ است. لزوم تهذیب نفس و عنصر عشق و محبت و خوش‌بینی به هستی نیز عناصر مشترک سنت‌های اصیل عرفانی است. مکتبی که فاقد عنصر توحید باشد را ما عرفان نمی‌دانیم. اساسا عرفان یعنی معرفت....

جایگاه عرفان در جوامع معاصر نسبت به گذشته چه تفاوتی پیدا کرده است؟ آیا در دنیای صنعتی و ماشینی جدید جایی برای عرفان هست؟

و کانت و هایدگر. اما مطالعات تطبیقی محدودیتی ندارد. در خود غرب توجه به ادیان، فلسفه‌ها و عرفان‌های شرق دور، بسیار جدی است. دلیل دیگر این محدودنگری بین ما این است که ما کمتر با اندیشه‌های شرقی آشنا هستیم و به ندرت محقق در ایران می‌توان پیدا کرد که زبان‌های شرقی را بدانند و با آموزه‌های آنها به طور عمیق و تخصصی آشنا باشد و از همین جهت آثار قابل توجهی در مطالعات تطبیقی که اندیشه‌های شرقی را مورد توجه قرار داده باشند نداریم، حتی در زمینه کارهای تطبیقی با اندیشه‌های غربی نیز گام مهمی برداشته‌ایم.

هدف از مطالعات تطبیقی در عرفان چیست و چه نتایج و پیامدهایی دارد؟
مطالعه تطبیقی عرفان اهداف مختلفی را تعقیب می‌کند. غرض اول جست‌وجوی حقیقت است که غرض عام در هر نوع معرفت‌جویی است. در عرفان تطبیقی با تعالیم سنت‌های مختلف عرفانی، وجوه تشابه و تمایز آنها و احیاناً نقاط قوت و ضعف‌شان آشنا می‌شویم. غرض دیگر آشنایی با دیگر سنت‌های عرفانی است به منظور فراهم کردن زمینه برای گفت‌وگو و برقراری ارتباط و همزیستی. غرض دیگر این است که با مطالعه دیگر سنت‌های عرفانی می‌توانیم به شناخت عمیق‌تری از سنت خودمان برسیم. از آنجا که عرفان به‌عنوان یکی از ابعاد ادیان به شمار می‌آید، مطالعه تطبیقی عرفان می‌تواند به ما در شناخت ادیان نیز کمک کند.

ما مطالعه تطبیقی عرفان می‌توان به شناخت عمیق‌تری از ماهیت عرفان رسید. مثل اینکه آیا عرفان در همه سنت‌ها و فرهنگ‌ها و دوره‌ها حقیقت واحدی است، یا ماهیت عرفان‌ها با هم متفاوت است؟ آیا سنت‌های مختلف عرفانی هسته مشترکی دارند، چنانکه ذات‌گرایان و پیروان حکمت خالده Perennial philosophy قائلند؛ یا هیچ هسته مشترک بنیادین و ذاتی ندارند و تجربه عرفانی ماهیت اجتماعی-فرهنگی دارد، آن گونه که زمینه‌گرایان یا ساخت‌گرایان معتقدند؟ نقش سلوک در تجربه عرفانی چیست؟ عواملی همچون داروهای توهم‌زا و روان‌گردان چه تأثیری بر تجربه عرفانی دارند؟ آیا جنبش‌نقشی در تجربه عرفانی دارد؟ نقش عرفان در اخلاق و بهبود زندگی بشر چیست؟ عرفان با ادیان چه نسبتی دارد؟ مطالعه سنت‌های عرفانی و

گرایش عرفانی در فطرت انسان هست و زمان و مکان نمی‌شناسد، هم فراتاریخی است، هم جهانی. از این رو در همه جوامع جلوه‌هایی از آن را می‌توان دید. انسان معاصر همان اندازه به عرفان نیازمند است که انسان اعصار گذشته. نیاز معنوی انسان با تحولات علمی و صنعتی و تغییر سبک زندگی دگرگون نمی‌شود. در دنیای جدید هم عرفان در سراسر جهان علاقه‌مندان بسیاری دارد. رواج شبه‌عرفان‌ها خود نشانگر علاقه بشر به عرفان است، البته از آنجا که لذت‌جویی و غفلت از معنویت در عصر حاضر بیش از سایر اعصار است، سالکان صادق بسیار اندک‌شمارند.

با توجه به عناصری همچون انزواطلبی و دنیاگریزی در عرفان، آیا اساسا عرفان با تمدن و توسعه سازگار است؟

عرفان چون با فطرت انسان سروکار دارد و نیازی حقیقی و اصیل برای انسان است، در همه شرایط برای انسان لازم است و با تغییر شیوه زندگی تغییر نمی‌کند. عرفان با تمدن و توسعه نه تنها سازگار است بلکه در تمدن حقیقی زمینه برای تجلی عرفان بیشتر فراهم است، البته تمدنی که بر غفلت و لذت محض مادی بنا شده باشد با عرفان و معنویت و دیانت و حتی با اخلاق نیز سر سازگاری ندارد. در جامعه مطلوب عرفان دو عنصر بسیار پررنگ است: بندگی خدا و محبت و خدمت به خلق خدا، تمدنی که این عناصر در آن غلبه نداشته باشند درنهایت به زیان بشریت است.

عرفان در دنیای امروز چه نقشی می‌تواند در ایجاد صلح و استقرار ارزش‌های اخلاقی داشته باشد؟
به دلیل رشد تکنولوژی و افزایش بی‌سابقه قدرت تخریبی آن، بشر امروز بیش از هر دوره‌ای خطرناک شده به طوری که در هیچ برهه‌ای از تاریخ این چنین سایه «تهدید به نابودی» بر سر بشر وجود نداشته است. بشر از راه‌های گوناگون مانند تشکیل سازمان ملل و نهادهای مربوطه کوشیده صلح را در جهان مستقر سازد، اما به‌رغم این تلاش‌ها آتش جنگ هیچ‌گاه خاموش نشده و روزبه‌روز در نقاط مختلف دنیا شعله‌ورتر می‌شود. ارزش‌های اخلاقی نیز روزبه‌روز در حال کمرنگ شدن هستند و جایی در نظام بین‌المللی ندارند. آنچه بر نظام جهانی امروز حاکم است، زور و قدرت است. تربیت عرفانی بشر که از عناصر محوری آن عشق به خدا و خلق است، بهترین راه برای ریشه‌کن کردن خشونت، جنگ و بداخلاقی است.

آیا می‌توان گفت عرفان در جوامع شرقی یکی از زمینه‌ها و عوامل عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی است؟

سوءفهم و تلقی نادرست و افراط و تفریط در هر چیزی می‌تواند آن را به عاملی منفی بدل سازد. سلاح‌های ویرانگر امروز محصول علم و تکنولوژی هستند. اما آیا می‌توان گفت پس علم و تکنولوژی بد و خطرناک است؟ بله، علم بدون اخلاق و معنویت، خطرناک است. اما منشأ این خطر علم نیست، بلکه فقدان معنویت و غلبه نفسانیت است. تلقی نادرست از دین می‌تواند دینداری را مروج خشونت و خرافات سازد اما عرفان را ناسازگار با پیشرفت و زندگی مطلوب. اما عرفان حقیقی که براساس معرفت و محبت و خدمت است، نه تنها با عقب‌ماندگی و ایستایی نمی‌سازد، بلکه مشوق پیشرفت و زندگی بهتر است.

سنت‌های عرفانی رایج در دنیا با ادیان چه نسبتی دارند؟ آیا می‌توان ادیان را به عرفانی و غیرعرفانی تقسیم کرد؟

عرفان حقیقی بعدی از دین است و نمی‌تواند مستقل از دین باشد. این امر در ادیان ابراهیمی روشن است. در آیین هندو نیز عرفان از دین جدا نیست. در مکتب بودا قضیه قدری مبهم است. آنچه می‌توان گفت این است که ما دین اصیل و حیوانی سراغ نداریم که فاقد بعد باطنی و عرفانی باشد. در اسلام به‌ویژه در تشیع، بعد عرفانی بسیار پررنگ و برجسته است. چگونه می‌توان توحید و نبوت و امامت را بدون وجوه باطنی آن تصور کرد؟!

پی‌نوشت‌ها:

۱- Otto, Rudolf, Mysticism: East and West - ۲. Izutsu, Toshihiko, Sufism and Taoism